

بایسته‌ها و مبانی علوم انسانی از نگاه دینی

مرتضی حق شناس^۱

چکیده

درینش قرآنی، انسان گل سرسبد آفرینش است و حقیقت انسان را، روح جاودانه او تشکیل می‌دهد اما از خدا نشأت گرفته و به سوی او باز می‌گردد. در این بینش، انسان هویت "از اوئی" و "بسوی اوئی" دارد و زندگی واقعی و اصلی او در سرای آخرت است. علوم انسانی نیز گستره وسیعی دارد و تمامی علمی که با کلیت وجودی و عقل و روح و روان انسان سر و کار دارد از قبیل: الهیات، معارف، علوم قرآن و حدیث، تاریخ، روانشناسی، جامعه‌شناسی، علوم اجتماعی، علوم تربیتی، اخلاق، حقوق، علوم سیاسی، ادبیات، زبانهای خارجی، و... را شامل می‌شود. اهم مبانی علوم انسانی از منظر دین عبارتند از: خدا محوری، آخرت گرایی، عدالت پیشگی، انسان دوستی، احترام به حقوق دیگران، اهتمام به امور دیگران، رعایت حقوق زن و خانواده، حرمت جان مال و آبروی دیگران، پرهیز از ظلم و ستم و گناه و شهوت پرستی، همجنس گرایی، و...، روش ما در این پژوهش کتابخانه‌ای و تجزیه و تحلیل داده‌های مطالعاتی است. از آنجا که علوم انسانی رایج، به طور عمده برگرفته از اندیشه‌ی غربی است ضرورت دارد علوم انسانی دینی (اسلامی) تهیه و تدوین گردد. مقاله پیش رو تلاشی است در تبیین چنین رویکردی به علوم انسانی.

واژگان کلیدی

دین، انسان، روح، مبانی، علوم انسانی

^۱ استاد یار تمام وقت گروه معارف اسلامی، دانشگاه آزاد اسلامی شیراز

طرح مسئله

از مهمترین سؤال‌هایی که هر کس از خود می پرسد این است که ما برای چه هدفی خلق شده ایم؟ و انسان در جهان آفرینش چه ظرفیتی دارد و چه نقشی ایفا می نماید و رابطه او با خود، دیگران، و خدای خود چگونه تعریف می شود؟

روزها فکر من اینست و همه شب مانده که چرا غافل از احوال دل خویشتم
 ام سخت عجب کز چه سبب ساخت مرا چه بودست مراد وی از ساختنم

وبه عبارتی، لازم است چپستی و کیستی انسان مورد بحث و بررسی دقیق قرار گیرد تا بتوان مبانی علوم انسانی را با اتقان بیشتری برشمرد. و یافتن پاسخ صحیح و منطقی و واقعی به این سوال، چراغ راه بشر به سوی توفیق و سعادت است و بهترین و صحیح ترین پاسخ آنست که مورد تایید منابع راستین شناخت از جمله تجربه عقل و وحی باشد واز آنجا که حقیقت انسان را روح و روان او تشکیل می دهد و ماهیتی خدایی دارد و زندگی واقعی او در سرای آخرت خواهد بود، علمی انسانی دانسته می شود که در راستای کمال خواهی او باشد و علمی انسان را به کمال واقعی می رسانند که از قرآن بی بهره نباشند چرا که خداوند می فرماید: ما این کتاب آسمانی (قرآن) را بر تو نازل کردیم که بیان همه چیز در آن است " (وَنَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ تِبْيَانًا لِّكُلِّ شَيْءٍ). "هم هدایت است و هم رحمت، و هم مایه بشارت برای همه مسلمانان جهان" (وَهُدًى وَرَحْمَةً وَبُشْرَى لِّلْمُسْلِمِينَ)؛ و محورهای اساسی مورد تاکید دین را مد نظر قرار دهند محورهایی چون خدا باوری، آخرت گرایی، عدالت محوری، حرمت جان و مال و ناموس دیگران و...، قبل از ورود به بحث به قسمتی از دغدغه های مقام رهبری در خصوص مبانی علوم انسانی اشاره می نمایم: من در باره علوم انسانی گلايه ای از مجموعه های دانشگاهی کردم علوم انسانی ما بر مبادی و مبانی متعارض با مبانی قرآنی و اسلامی بنا شده است. علوم انسانی غرب مبتنی بر جهان بینی دیگری است مبتنی بر فهم دیگری از عالم آفرینش است و غالباً مبتنی بر نگاه مادی است. خوب این نگاه، نگاه غلطی است، این مبنا مبنای غلطی است. این علوم انسانی را ما به صورت ترجمه ای بدون اینکه هیچگونه فکر تحقیقی اسلامی را اجازه بدیم در آن راه پیدا کند می آوریم توی دانشگاه های خودمان و در بخشهای مختلف اینها را تعلیم می دهیم در حالی

که ریشه و پایه و اساس علوم انسانی را در قرآن باید پیدا کرد. باید در زمینه‌های گوناگون به نکات و دقایق قرآن توجه کرد و مبانی علوم انسانی را در قرآن کریم جستجو کرد و پیدا کرد. اگر این شد آنوقت متفکرین و پژوهندگان و صاحب نظران در علوم مختلف انسانی می‌توانند بر این پایه و بر این اساس، بناهای رفیعی بناکنند. البته می‌توانند از پیشرفت‌های غربی‌ها و کسانی که در علوم انسانی پیشرفت داشتند استفاده هم بکنند لکن مبنا باید مبنای قرآنی باشد. (روزنامه فرهیختگان ۸۹/۱۱/۲)

انسان از منظر دین

الف) ساحت‌های وجود انسان، و اصالت روح

در قرآن می‌فرماید: سپس اندام انسان را موزون ساخت " (ثُمَّ سَوَّاهُ). " و از روح خویش در او دمید! " (وَنَفَخَ فِيهِ مِنْ رُوحِهِ). " و برای شما گوش و چشمان و دلها قرار داد" (سجده، آیه ۹). در تفسیر منهج الصادقین آمده است: اضافه روح به خداوند، به جهت تکریم و تشریف آدمست و اظهار اینکه وی مخلوقی شریف و عجیب است و او را شان و مرتبه‌ایست که مناسبت دارد به حضرت ربوبیت و به جهت اینست که حضرت امیر المؤمنین (ع) فرموده: "من عرف نفسه فقد عرف ربه" هر کس خودش را بشناسد خدای خود را شناخته است و نیز فرموده است: انسان مجموعه‌ای از عقل و شهوت است اگر عقل او بر شهوتش غالب شود از فرشتگان برتر است و اگر شهوتش بر عقل او چیره گردد از حیوانات فرومایه‌تر (کاشانی، ۱۳۶۳: ۲۲۹/۷). و در تفسیر نمونه در ذیل آیه: " و هنگامی که خلقت آن را به پایان و کمال رساندم و از روح خود (یک روح شریف و پاک و با عظمت) در آن دمیدم همگی به خاطر آن سجده کنید " (فَإِذَا سَوَّيْتُهُ وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ) آمده است: از این آیات به خوبی استفاده می‌شود که انسان از دو چیز مختلف آفریده شده که یکی در حد اعلای عظمت، و دیگری ظاهرا در حد ادنی از نظر ارزش. جنبه مادی انسان را گل بد بوی تیره رنگ (لجن) تشکیل می‌دهد، و جنبه معنوی او را چیزی که به عنوان روح خدا از آن یاد شده است. البته خدا نه جسم دارد و نه روح، و اضافه روح به خدا به اصطلاح " اضافه تشریفی "، و دلیل بر این است که روحی بسیار پر عظمت در کالبد انسان دمیده شده، همانگونه که خانه کعبه را به خاطر عظمتش " بیت الله "

می‌خوانند، و ماه مبارک رمضان را به خاطر برکتش "شهر الله" (ماه خدا) می‌نامند. و به همین دلیل قوس صعودی این انسان آن قدر بالا است که بجایی می‌رسد که جز خدا نبیند، و قوس نزولیش آن قدر پائین است که از چهار پایان هم پائینتر خواهد شد (بَلْ هُمْ أَصْلُ) و این فاصله زیاد میان "قوس صعودی" و "نزولی" خود دلیل بر اهمیت فوق العاده این مخلوق است. و نیز این ترکیب مخصوص، دلیل بر آن است که عظمت مقام انسان به خاطر جنبه مادی او نیست، بلکه این روح الهی است که با استعدادهای فوق العاده‌ای که در آن نهفته است و می‌تواند تجلیگاه انوار خدا باشد. بنابراین، تنها راه برای تکامل انسان این است که روح را تقویت کند و جنبه مادی را که وسیله‌ای برای همین هدف است در طریق پیشرفت این مقصود به کار گیرد. (مکارم، ۱۳۷۴: ۶۹/۱۱).

ب) اهداف خلقت انسان

بدون شک هر فرد عاقل و حکیمی که کاری انجام می‌دهد هدفی برای آن در نظر دارد، و از آنجا که خداوند از همه عالم تر و حکیم تر است بلکه با هیچ کس قابل مقایسه نیست این سؤال پیش می‌آید که او چرا انسان را آفرید؟ آیا کمبودی داشت که با آفرینش انسان بر طرف می‌شد؟! آیا نیازی داشته که ما را برای پاسخگویی به آن آفریده است؟! در حالی که می‌دانیم وجود او از هر جهت کامل و بی‌نهایت در بی‌نهایت است و غنی بالذات. نتیجتاً باید این هدف را در بیرون ذات او جستجو کرد، هدفی که به خود مخلوقات بازمی‌گردد، و مایه کمال خود آنها است، این از یک سواز سوی دیگر در آیات قرآن تعبیرهای مختلفی در باره هدف آفرینش انسان شده است. در یک جا می‌خوانیم: او کسی است که مرگ و زندگی را آفرید تا شما را آزمایش کند کدامین نفر بهتر عمل می‌کنید؟! (ملک/۲) در اینجا مساله آزمایش و امتحان انسانها از نظر "حسن عمل" به عنوان یک هدف معرفی شده است و در آیه دیگر آمده است: "خداوند کسی است که هفت آسمان را آفریده و از زمین نیز مانند آن خلق کرده است، فرمان او در میان آنها نازل می‌شود تا بدانید خداوند بر هر چیز توانا است، و علم او به همه موجودات احاطه دارد" (طلاق/۱۲). و در اینجا "علم و آگاهی از قدرت و علم خداوند" به عنوان هدفی برای آفرینش آسمانها و زمین (و آنچه در آنها است) ذکر شده است. و در جای دیگری

فرماید: اگر او می‌خواست همه مردم را بدون هیچگونه اختلاف قرار می‌داد، ولی آنها همواره مختلفند - مگر آنچه پروردگارت رحم کند، و برای همین (رحمت) آنها را آفریده" (هود/۱۱۸ و ۱۱۹). بر طبق این آیه رحمت الهی هدف اصلی آفرینش انسان است. و در جای دیگر می‌فرماید: "من جن و انس را نیافریدم جز برای اینکه عبادتم کنند" (وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ...). من نیازی به آنها ندارم" و هرگز از آنها نمی‌خواهم که به من روزی دهند، و هیچ گاه نمی‌خواهم مرا اطعام کنند!". خداوند است که به تمام بندگانش روزی می‌دهد، و صاحب قوت و قدرت است". (ذاریات، آیه/۵۸-۵۶). در این سوره تنها روی مساله عبودیت و بندگی تکیه می‌کند، و با صراحت تمام آن را به عنوان هدف نهایی آفرینش جن و انسان معرفی می‌نماید. اندکی تامل در مفهوم این آیات، و آنچه مشابه آن است، نشان می‌دهد که هیچ تضاد و اختلافی در میان آنها نیست، در واقع بعضی هدف مقدماتی، بعضی متوسط و بعضی هدف نهایی‌اند و بعضی نتیجه آن. هدف اصلی همان "عبودیت" است، و مساله "علم و دانش" و "امتحان و آزمایش" اهدافی هستند که در مسیر عبودیت قرار می‌گیرند، و "رحمت و اسعه خداوند" نتیجه این عبودیت است. باین ترتیب روشن می‌شود که ما همه برای عبادت پروردگار آفریده شده‌ایم، اما مهم این است که بدانیم حقیقت "عبادت" چیست؟ آیا تنها انجام مراسمی مانند رکوع و سجود و قیام و قعود و نماز و روزه منظور است؟ یا حقیقتی است ما ورای اینها؟ (هر چند عبادات رسمی نیز همگی واجد اهمیتند). برای یافتن پاسخ این سؤال باید روی واژه "عبودیت" و "عبودیت" تکیه کرد و به تحلیل آنها پرداخت. "عبودیت" - آن گونه که در متون لغت آمده - اظهار آخرین درجه خضوع در برابر معبود است، و به همین دلیل، تنها کسی می‌تواند معبود باشد که نهایت انعام و اکرام را کرده است و او کسی جز خدا نیست. بنا بر این عبودیت نهایت اوج تکامل یک انسان و قرب او به خداوند است. عبودیت نهایت تسلیم در برابر ذات پاک او است. عبودیت اطاعت بی قید و شرط و فرمانبرداری در تمام زمینه‌هاست. و بالاخره عبودیت کامل آن است که انسان جز به معبود واقعی یعنی کمال مطلق نیندیشد، جز در راه او گام بر ندارد، و هر چه غیر او است فراموش کند، حتی خویشتن را! به این ترتیب نتیجه می‌گیریم که هدف آفرینش ما پیشرفت و تکامل ما است.

اساساً اصل آفرینش، یک گام تکاملی عظیم است، یعنی چیزی را از عدم به وجود آوردن و از نیست هست کردن، و از صفر به مرحله عدد رساندن و بعد از این گام تکاملی عظیم، مراحل دیگر تکامل شروع می‌شود، و تمام برنامه‌های دینی و الهی در همین مسیر است و در تفسیر ال‌کاشف آمده است: بنده خدا بودن، یعنی آزادی از بندگی انسان برای انسان، و از بندگی مال و جاه و هوی‌ها و شهوات، و اینکه جز برای حق و عدل، کرنش ننماید و نیز عمل در راستای کسب سعادت دنیا و آخرت. بنابراین هدف از خلقت جن و انس این است که حیاتی پاک و دایمی در جوار خدا بیابند به شرط اینکه از عبودیت غیر خدا آزاد گردند و عمل صالح انجام دهند». (مغنیه، ۱۴۲۴: ۱۵۸/۷)

ج) انسان در قرآن امتیازات

۱) انسان نماینده و جانشین خدا: در سوره بقره می‌خوانیم: "هنگامی که پروردگار تو به فرشتگان گفت: من در روی زمین جانشین و حاکمی قرار خواهم داد. فرشتگان گفتند (پروردگارا) آیا کسی را در زمین قرار می‌دهی که فساد و خونریزی کند؟ (اگر هدف از آفرینش انسان عبادت است) ما تسبیح و حمد تو را به جا می‌آوریم، پروردگار فرمود: من حقایقی را می‌دانم که شما نمی‌دانید." (بقره/۳۳ و ۳۰). در تفسیر نمونه، در شرح آیه آمده است: "خلیفه" به معنی جانشین است، ولی اینکه منظور از آن در اینجا جانشین چه کسی و چه چیزی است مفسران احتمالات گوناگونی داده‌اند. انصاف این است که -همانگونه که بسیاری از محققان پذیرفته‌اند- منظور خلافت الهی و نمایندگی خدا در زمین است، زیرا سؤالی که بعد از این فرشتگان می‌پرسند و می‌گویند نسل آدم ممکن است مبدء فساد و خونریزی شود و ما تسبیح و تقدیس تو می‌کنیم متناسب همین معنی است، چرا که نمایندگی خدا در زمین با این کارها سازگار نیست. و باید توجه داشت که گرچه این جایگاه بصورت بالقوه برای تمامی انسانها فراهم است اما به صورت بالفعل برای فرد فرد انسانها استقرار نیافته است چون برخی از انسانها به تعبیر قرآن همانند چهارپا بلکه پست ترند (مکارم، ۱۳۷۴: ۱۸۱/۱)

۲) کرامت الهی انسان: خداوند در سوره اسراء می‌فرماید: - ما بنی آدم را گرامی

داشتیم و آنها را در خشکی و دریا (بر مرکبهای راهوار) حمل کردیم، و از انواع روزبهای پاکیزه به آنها روزی دادیم، و بر بسیاری از خلق خود برتری بخشیدیم (اسراء/۷۰). اما پاسخ این سوال که چرا انسان برترین مخلوق خدا است؟ چندان پیچیده نیست، زیرا می‌دانیم تنها موجودی که از نیروهای مختلف، مادی و معنوی، جسمانی و روحانی تشکیل شده، و در لابلای تضادها می‌تواند پرورش پیدا کند، و استعداد تکامل و پیشروی نامحدود دارد، انسان است.

۳) انسان حامل امانت الهی: در سوره احزاب می‌فرماید: - "ما امانت (تعهد، تکلیف، مسئولیت و ولایت الهیه) را بر آسمانها و زمین و کوهها عرضه داشتیم، آنها از حمل آن ابا کردند و از آن هراس داشتند، اما انسان آن را بردوش کشید،" (احزاب/۶۲). این آیه که آخرین آیات سوره احزاب است مسائل مهمی را که در این سوره در زمینه ایمان، عمل صالح، جهاد، ایثار، عفت، ادب، و اخلاق آمده است تکمیل می‌کند، و نشان می‌دهد که انسان چگونه دارای موقعیت بسیار ممتازی است که می‌تواند حامل رسالت عظیم الهی باشد، و اگر به ارزشهای وجودی خود جاهل گردد چگونه بر خویشتن ظلم و ستم کرده و به اسفل السافلین سقوط می‌کند! - منظور از "امانت" الهی چیست؟ برای به دست آوردن پاسخ جامع، باید نظری به انسان بیفکنیم و ببینیم او چه دارد که آسمانها و زمینها و کوهها فاقد آنند؟! انسان موجودی است با استعداد فوق العاده که می‌تواند با استفاده از آن مصداق اتم "خلیفه الله" شود، می‌تواند با کسب معرفت و تهذیب نفس و کمالات به اوج افتخار برسد، و از فرشتگان آسمان هم بگذرد. بنا بر این باید گفت: امانت الهی همان قابلیت تکامل به صورت نامحدود، آمیخته با اراده و اختیار، و رسیدن به مقام انسان کامل و بنده خاص خدا و پذیرش ولایت الهیه است.

۴) انسان مسجود فرشتگان: در سوره بقره می‌فرماید: "و هنگامی که به فرشتگان گفتیم برای آدم سجده و خضوع کنید، همگی سجده کردند جز شیطان که سر باز زد و تکبر ورزید (و به خاطر نافرمانی و تکبر) از کافران شد" (بقره/۳۴). آیه فوق سند زنده و گواه روشنی بر شرافت انسان و عظمت مقام او است که پس از تکمیل خلقتش، تمام فرشتگان مامور می‌شوند در برابر این

آفرینش بزرگ سر تعظیم فرود آورند.

۵) **جهان آفرینش در خدمت انسان:** در سوره لقمان می فرماید: "آیا ندیدی خداوند آنچه را در آسمانها و زمین است مسخر شما کرده و نعمتهای خود را - چه نعمتهای ظاهر و چه نعمتهای باطن - بر شما گسترده و افزون ساخته است؟" (لقمان، آیه ۲۰).

اینکه خداوند تمام آنچه در آسمانها و زمین است را در خدمت انسان قرار داده نشان از جایگاه رفیع انسان نزد خدا دارد.

ابر و بادومه و خورشید و فلک در کارند همه از بهر تو سرگشته و فرمانبردار
تا توانی به کف آری و به غفلت نخوری شرط انصاف نباشد که تو فرمان نبری

۶) **بر خور داری از والاترین ظرفیت علمی:** در سوره بقره میفرماید: ... ای آدم آنها را از (اسامی و اسرار) این موجودات آگاه کن، هنگامی که آنها را آگاه کرد خداوند فرمود: نگفتم من غیب آسمانها و زمین را می دانم، و نیز می دانم آنچه را شما آشکار می کنید یا پنهان می داشتید. " (آیه ۳۳) در تفسیر نمونه در ذیل آیه آمده است: آدم به لطف پروردگار دارای استعداد فوق العاده‌ای برای درک حقایق هستی بود. خداوند این استعداد او را به فعلیت رسانید و به گفته قرآن " به آدم همه اسماء (حقایق و اسرار عالم هستی) را تعلیم داد " سپس خداوند به فرشتگان فرمود اگر راست می گوئید اسماء اشیاء و موجوداتی را که مشاهده می کنید و اسرار و چگونگی آنها را شرح دهید " ولی فرشتگان که دارای چنان احاطه علمی نبودند در برابر این آزمایش فرو ماندند. (مکارم، ۱۳۷۴: ۱۷۸/۱). از طرف دیگر در برخی آیات قرآن، انسان مورد مذمت واقع شده است:

*** انسانهای مورد مذمت: (مذمت ها)**

۱) **طغیانگران:** در سوره علق می فرماید: "چنین نیست که انسان حق شناس باشد مسلما طغیان می کند." (علق/۶). و در تفسیر نمونه میفرماید: در تعقیب آیات گذشته که در آن اشاره به نعمتهای مادی و معنوی پروردگار نسبت به انسان شده بود، و لازمه یک چنین نعمت گسترده‌ای سپاسگزاری انسان و تسلیم او در برابر خداوند است، در آیات مورد بحث می فرماید: " چنین نیست که نعمتهای الهی همیشه روح شکرگزاری را در انسان زنده کند،

بلکه او مسلماً طغیان می‌کند" ... (كَلَّا إِنَّ الْإِنْسَانَ لَيْطُعِي). به خاطر اینکه خود را مستغنی و بی‌نیاز می‌بیند ("أَنْ رَأَاهُ اسْتَعْنَى). این طبیعت غالب انسانها است، طبیعت کسانی است که در مکتب عقل و وحی پرورش نیافته‌اند که وقتی خود را مستغنی می‌پندارند، شروع به سرکشی و طغیان می‌کنند. نه خدا را بنده‌اند، نه احکام او را به رسمیت می‌شناسند، نه به ندای وجدان گوش فرا می‌دهند، و نه حق و عدالت را رعایت می‌کنند. انسان و هیچ مخلوق دیگر هرگز بی‌نیاز و مستغنی نخواهد شد، بلکه موجودات ممکن همیشه به لطف و نعمتهای خدا نیازمند هستند، و اگر لحظه‌ای فیض او قطع شود درست در همان لحظه همه نابود می‌گردند، منتها انسان گاهی به غلط خود را بی‌نیاز می‌پندارد، و تعبیر لطیف آیه نیز اشاره به همین معنی است که می‌گوید: "خود را بی‌نیاز می‌بیند" نمی‌گوید: "بی‌نیاز می‌شود" (مکارم، ۱۳۷۴: ۱۶۳/۲۷).

و در تفسیر پرتوی از قرآن، می‌فرماید: این آیه با بیانی کوتاه و جامع سبب طغیان انسان را مینمایاند، که انسان بطبیعت اولیش همانند سایر موجودات، در برابر اراده خداوند و قوانین خلقت خاضع است و سرکشی بر حق؛ حالتی عارضی و ناشی از بی‌نیاز اندیشی و خود بزرگ بینی می‌باشد پس اگر وجدانش بیدار و چشمش باز شد و ناتوانی و نیازمندی خود را و بی‌پایگی و زوال‌پذیری آنچه را بآن می‌بالد و اتکاء مینماید، دید و عظمت و قدرت جهان و جهان‌آفرین را شناخت، خوی سرکشی از سرش می‌رود و در برابر حق تسلیم می‌شود. (طالقانی، ۱۸۱/۴)

(۲) کفران پیشه گان: در سوره حج می‌فرماید: ... إِنَّ الْإِنْسَانَ لَكَفُورٌ اوست که شما را زنده می‌کند و می‌میراند و باز زنده‌تان می‌کند که هر آینه انسان کفران پیشه است (حج/۶۶).

در ترجمه المیزان، آمده است: این نعمت حیات و دنبالش نعمت مرگ، و دنبال آن باز نعمت حیات، از نعمتهای بزرگ الهی است که خدا با آن منت را بر بشر تمام کرده و به همین جهت در آخر آیه فرموده: "به درستی که انسان به طور مسلم کفران پیشه است (موسوی، ۱۳۷۴: ۵۶۵/۱۴).

و در تفسیر کاشف، آمده است: منظور از توصیف انسان به کفور و ظلم و ...؛

معرفی حقیقت انسان نیست بلکه منظور معرفی برخی از انسانها است که این راه را انتخاب می‌کنند (مغنیه، ۱۳۳۴: ۳۴۶/۵)

۳) **شتابزدگی:** در سوره اسراء می‌فرماید: "و انسان (بر اثر شتابزدگی) بدیها را طلب می‌کند آن گونه که نیکيها را می‌طلبد، و انسان همواره عجول است." (اسراء/۱۱).

در تفسیر نمونه، در ذیل این آیه آمده است: به تناسب بحث گذشته به یکی از علل مهم بی‌ایمانی که عدم مطالعه کافی در امور است اشاره کرده چنین می‌فرماید: "انسان همانگونه که نیکيها را طلب می‌کند به خاطر دستپاچگی و عدم مطالعه کافی به طلب بدیها برمی‌خیزد چرا که انسان ذاتاً عجول است. در حقیقت عجول بودن انسان برای کسب منافع بیشتر و شتابزدگی او در تحصیل خیر و منفعت سبب می‌شود که تمام جوانب مسائل را مورد بررسی قرار ندهد، و چه بسیار که با این عجله، نتواند خیر واقعی خود را تشخیص دهد، بلکه هوی و هوسهای سرکش چهره حقیقت را در نظرش دگرگون سازد و به دنبال شر برود. (مکارم، ۱۳۷۴: ۳۷/۱۲)

۴) **تنگ نظری:** در تفسیر نمونه، آمده است: و انسان طبعاً موجود بخیلی است " (وَ كَانَ الْإِنْسَانُ قَتُورًا). "قتور" از ماده "قتر" بر وزن "قتل" به معنی امساک در خرج کردن است. و از آنجا که "قتور" صیغه مبالغه است معنی شدت امساک و تنگ نظری را می‌رساند. (مکارم، همان: ۳۰۱)

۵) **غافلان (همانند بلکه گمراه تر از چهار پایان):** چنانچه در سوره اعراف می‌فرماید: آنها دلها [عقلها] یی دارند که با آن (اندیشه نمی‌کنند، و) نمی‌فهمند و چشمانی که با آن نمی‌بینند و گوشهایی که با آن نمی‌شنوند آنها همچون چهار پایانند بلکه گمراهتر! اینان همان غافلانند (چرا که با داشتن همه گونه امکانات هدایت، باز هم گمراهند. (اعراف/۱۷۹)

۶) **حریص و کم طاقت بودن:** انسان حریص و کم طاقت آفریده شده است " (إِنَّ الْإِنْسَانَ خُلِقَ هَلُوعًا) * "نقد و نظر": با وجود اینکه انسان در موارد فوق با

صفاتی همچون بخل و جهل و ظالم بودن عجول بودن و مانند اینها توصیف شده است اما با توجه به آیات دسته اول، این تعبیرات هرگز منافات با این ندارد که مؤمنان و افراد تربیت شده در جهت مخالف این صفات قرار داشته باشند بلکه اشاره به آن است که طبیعت آدمی چنین می‌باشد که اگر تحت تربیت رهبران الهی قرار نگیرد، آمادگی پذیرش همه این صفات زشت را دارد. نه اینکه ذاتاً چنین آفریده شده و یا سرانجام همه چنین خواهند بود بنابراین با توجه به آیه *قَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ*: "ما انسان را به بهترین صورت و ساختمان آفریدیم"؛ روشن می‌شود که خداوند نیروها و غرائز و صفاتی در انسان آفریده است که اینها بالقوه وسیله تکامل و ترقی و سعادت او محسوب می‌شوند، و صاحب تفسیر نور، می‌گوید: انسان در کنار زمینه‌های مثبتی که دارد، همچون داشتن روح الهی، برتری بر فرشتگان و سجود آنان بر او و قدرت نفوذ و تسخیر هستی و مانند آن، نقاط منفی زیادی نیز دارد که در آیات قرآن به آن اشاره شده است، از قبیل: *«ظَلُمًا جَهُولًا، أَكْثَرَ شَيْءٍ جَدَلًا، جَزُوعًا، هُلُوعًا، مُنُوعًا، لَفِي خُسْرٍ، كَيْطَعِي»*. و... (قرآنی، ۱۳۸۳: ۱۸۸/۷)

تعریف علوم انسانی

دکتر اعوانی علوم انسانی را دردو (یاسه) سطح تعریف می‌نماید: در سطح اول همه علوم به معنای بسیار عام آن انسانی هستند. اگر انسان را از وجود حذف کنیم اصلاً علمی وجود ندارد علم فهم انسان از هستی است. اما در سطح دوم: علمی که موضوع آن انسان است که حتی زیست‌شناسی را در بر می‌گیرد. و در سطح سوم: علمی که با انسان بطور کلی و با تمام وجودش سروکار دارد نه فقط با جسم او. جامعه‌شناسی جزء آن دسته علوم انسانی است که با رفتار اجتماعی او سروکار دارد. اخلاق از آن جهت با انسان ارتباط دارد که یک موجود اخلاقی است یعنی فضایی دارد که قابل اکتساب است. همه اینها یک وجه اشتراک دارند و آن اینست که با کلیت وجود انسان سروکار دارند نه با جسم او و افتراق آنها در اینست که هر کدام با حیثیتی سروکار دارند هر تعریفی یک جنس دارد و یک فصل. جنس انسان کل وجود انسان است اما هر علمی فصلی دارد که آن را متمایز می

کند." (tebyan-zn.ir)

البته اگر در تعریف علوم انسانی بگوییم علمی که بیشتر با روح و روان و عقل انسان سروکار دارد شاید کامل تر باشد .

مبانی علوم انسانی از منظر دین

۱) **خدا محوری (نه انسان محوری):** یکی از اصول و مبانی علوم انسانی غربی در دوران تجدد، که منابع تدریسی دانشگاهها بویژه منابع ترجمه ای متأثر از آن است، دیدگاههای انسان محورانه و اومانستی به معنای افراطی آن است. اومانیسیم (humanism) دیدگاهی است که پس از رنسانس در مغرب زمین شکل گرفت. در این دیدگاه، انسان بجای خداوند فرض شده است. "اگوست کنت" از نخستین طرفداران اومانیسیم، معتقد است باید به انسان کمک کرد تا به کمال برسد، کمالی که جز از طریق خدمت گذاری به انسان میسر نیست.

اریک فروم از معتقدان اومانیسیم معاصر، معتقد است: باید بجای خدا، عشق به انسانیت و عدالت را انتخاب کرد، چرا که بشر جز به این طریق به سعادت نخواهد رسید. اومانیستها پارافراتر نهاده می گویند جهانی جز جهان بشری وجود ندارد، عالمی بنام ماوراء طبیعت غیر قابل پذیرش است. مسئول بدبختیها و گرفتاریهای بشر، خودش است. نمی توان مسئولیت را بر عهده خدا و دیگران انداخت. (نصرتی، ۱۳۸۸: ۳۵۷)

نقد و نظر: شکی نیست که انسان نباید و نمیتواند از زیر بار مسئولیت اعمال خود شانه خالی کند و یا آن را به گردن دیگران و حتی خدا بیندازد، اما اینها با اعتقاد و باور به وجود خداوند هرگز منافاتی ندارد. از طرفی تردیدی نداریم که انسان در مسیر تکامل است و هدف آفرینش، کمال انسان است، اما ادعای آگوست کنت که مسیر کمال را جز از طریق خدمت به انسان میسر نمی داند، ادعایی بی دلیل و محدود کردن راه تکامل است (که نیاز به اثبات دارد)، چرا که تکامل واقعی در پرتو پرستش خداوند و عمل به دستورات فردی و اجتماعی او حاصل می شود همانگونه که در قرآن می فرماید: (من جن وانس را نیافریدم جز اینکه عبادتم کنند و از این طریق تکامل یابند. و به من نزدیک شوند (ذاریات/۵۷). و عبودیت کامل آن است که انسان جز به معبود واقعی، یعنی کمال مطلق نیندیشد، جز در راه او گام برندارد

و هر چه غیر اوست فراموش کند، حتی خویشتن را (مکارم، ۱۳۷۴: ۳۸۷/۲۳). چرا که در واقع: خداوند ولی و سرپرست کسانی است که ایمان آورده اند (واو) آنها را از ظلمتها به سوی نور بیرون می برد (بقره/۲۵۷). و نیز به اعتقاد ماسلمانان، برخلاف نظراومانیستها، هدایت و کمال در پیروی کامل از دستورات آسمانی خداوند است، چنانچه خداوند در آغاز کتاب آسمانی خود می فرماید: این کتاب با عظمتی است که شك در او راه ندارد و مایه هدایت پرهیزکاران است (بقره، آیه ۲)

۲) **بدینی و پوچگرایی ویا...** از امور مهم تاثیر گذار و حاکم بر علوم انسانی غربی و دانشگاهها، بدینی و یا پوچگرایی است. اندیشه های پوچی، در آثار بسیاری از اندیشمندان غربی چون ژان پل سارتر، فرانتس کافکا، آلبر کامو، ساموئل بکت، آرتور آداموف، اوژن یونسکو، ... کم و بیش به چشم می خورد. (یانوش، ۱۳۵۲: ۷۳ و کامو، ۱۳۵۱: ۷۴ و سارتر، ۱۳۴۹: ۱۵ و هدایت ۱۳۵۶: ۴۹ و...). در عصر حاضر، بدینی به اوج خود رسیده و سراز پوچی و پوچگرایی در آورده است. خودکشی ها، فرار از خودها و به شوخی گرفتن زندگی، همه حاکی از سر خوردگی و بی توجهی انسان امروزی به زندگی واقعی، و نشانه هایی از پوچگرایی است.

"نقد و نظر: حال آنکه ادیان و بویژه دین اسلام، نگاهی پویا، فعال و امیدوارانه و روبه جلو نسبت به آینده ترسیم نموده اند، چنانچه خدای تعالی می فرماید: آیا گمان کرده اید که شمارا بیهوده آفریده ایم و به سوی ما بازگشت نخواهید کرد؟ (مؤمنون/۱۱۵)

این جمله کوتاه و پرمعنی، بروشنی بر همدار بودن و حساب و کتاب داشتن زندگی و اینکه اگر قیامت و معادی در کار نباشد زندگی دنیا عبث و بیهوده خواهد بود دلالت دارد، و با تاکید، بر چنین پنداری خط بطلان می کشد و با قطعیت تمام می فرماید: روز موعود فرا خواهد رسید و حتی، نگاه دین به زندگی دنیا نگاهی فرعی و تبعی، و به زندگی آخرت و قیامت، نگاهی اصلی و اساسی است. بنابراین، علمی به معنای واقعی انسانی است که موقت بودن زندگی دنیا و دایمی بودن زندگی اخروی را همواره مد نظر قرار دهد و بجای یاس و نومیدی و پوچگرایی، روحیه نشاط و امیدواری و... را در دلها زنده نماید.

انسان ماهیتی خدایی و روحانی دارد، و علمی به معنای واقعی، انسانی و در راستای

تکامل و پیشرفت و سعادت بشر است که با تعالیم خدای خالق انسان و جهان و ولایت او در تعارض نباشد. چرا که: "خداوند، ولی و سرپرست کسانی است که ایمان آورده‌اند، آنها را از ظلمتها، به سوی نور بیرون می‌برد. (اما) کسانی که کافر شدند، اولیای آنها طاغوتها هستند، که آنها را از نور، به سوی ظلمتها بیرون می‌برند، آنها اهل آتش‌اند و همیشه در آن خواهند ماند". (بقره/۲۵۷).

در تفسیر نمونه در ذیل آیه: " بعضی از مردم معبودهایی غیر خدا برای خود انتخاب می‌کنند" نه فقط بتها را معبود خود انتخاب کرده‌اند بلکه " آن چنان به آنها عشق می‌ورزند که گویی به خدا عشق می‌ورزند" (يُحِبُّونَهُمْ كَحُبِّ اللَّهِ). " اما کسانی که ایمان به خدا آورده‌اند عشق و علاقه بیشتری به او دارند" (وَالَّذِينَ آمَنُوا أَشَدُّ حُبًّا لِلَّهِ). آورده است: چرا که آنها مردمی اندیشمند و دانا هستند و هرگز ذات پاک او را که منبع همه کمالات است رها نمی‌کنند، هر میل و محبتی در برابر عشق خدا در نظرشان بی ارزش و ناچیز است، اصلا آنها غیر او را شایسته عشق و محبت نمی‌بینند، جز به خاطر او، و در راه او کار نمی‌کنند، در دریای بیکران عشق خدا آن چنان غوطه‌ورند که علی‌وار می‌گویند: فیهنی صبرت علی عذابک فکیف اصبر علی فراقک! " گیرم که بر عذاب تو صبر کنم اما با فراق و دوری تو چکنم ". اساسا عشق حقیقی همیشه متوجه نوعی از کمال است، انسان هرگز عاشق عدم و کمبودها نمی‌شود، بلکه همواره دنبال هستی و کمال می‌گردد و به همین دلیل آن کس که هستی و کمالش از همه برتر است از همه کس به عشق ورزیدن سزاوارتر می‌باشد. و در تفسیر نور، آمده است: ریشه‌ی محبت، کمال دوستی و جمال دوستی است. مؤمنان تمام کمالات و جمال‌ها را در خداوند می‌بینند، لذا بیشترین عشق را به او ابراز می‌دارند. عشق و محبت مؤمنین، بر اساس شایستگی و لیاقت معشوق است و هرگز به سردی و خاموشی نمی‌گراید. اما عشق مشرکان، بر اساس خیال و جهل و تقلید و هوس‌های بیهوده است (قرآنی، ۱۳۸۳: ۱/۲۵۳).

۳) لذت‌گرایی یا آخرت‌گرایی: یکی از مبانی علوم انسانی غربی، لذت‌گرایی (hedonism) است. گرچه لذت‌گرایی به صورتهای مختلف از قبیل: لذت‌گرایی شخصی (آریستویس)، لذت‌گرایی محدود (توسط اپیکور)، و یا حتی نفع عمومی توسط

استوارت میل وبتام (که سودگرایی نیز نامیده شده)، مطرح گردیده است، اماوجه مشترک همه اینست که برای انسان تنها لذت، دارای ارزش ذاتی و غایی است و همه برای این عقیده اند که سعادت بشر چیزی جز بر خورداری هر چه بیشتر او از لذت نیست. "نقد و نظر: این درحالی است که از نگاه دین، زودگذر دانستن دنیا و لذت‌های آن، و اصال‌ت دادن به زندگی آخرت، از مبانی مسلم علوم انسانی دینی دانسته می شود، چنانکه در سوره حجر میفرماید: ما آسمان و زمین و آنچه میان آن دو است، جز به حق نیافریدیم، و ساعت موعود (قیامت) قطعاً فرا خواهد رسید (حجر/۸۵).

ویا می فرماید: کسی که زراعت (بهره) آخرت را بخواهد به او برکت می دهیم، و بر محصولش می افزائیم، و آنها که فقط کشت (بهره) دنیا را می طلبند کمی از آن به آنها می دهیم اما در آخرت هیچ نصیبی ندارند! (شورا/۲۰)

در این آیه با یک تشبیه لطیف، مردم جهان را در برابر روزیهای پروردگار و چگونگی استفاده از آن، به کشاورزانی تشبیه می کند که گروهی برای آخرت کشت می کنند، و گروهی برای دنیا، و نتیجه هر یک از این دو زراعت را مشخص می کند، و می فرماید: "کسی که زراعت آخرت را طالب باشد به او برکت می دهیم و بر محصولش می افزائیم و آنها که فقط برای دنیا کشت کنند و تلاش و کوشششان برای بهره گیری از این متاع زود گذر و فانی باشد تنها کمی از آنچه را می طلبند به آنها می دهیم اما در آخرت هیچ نصیب و بهره ای نخواهند داشت" پیامبر گرامی اسلام (ص) فرمود: "کسی که نیتش دنیا باشد خداوند کار او را پریشان می سازد، فقر را در برابر او قرار می دهد و جز آنچه برای او مقرر شده چیزی از دنیا به چنگ نمی آورد، و کسی که نیتش سرای آخرت باشد خداوند پراکنده گی او را به جمعیت مبدل می سازد، و غنا و بی نیازی را در قلبش قرار می دهد، دنیا تسلیم او می گردد و به سراغ او می آید" امیر مؤمنان علی ع نیز می فرماید: "برای وجود شما بها و قیمتی جز بهشت نیست، مباد آن را به کمتر از آن بفروشید" بنابراین همانگونه که پیامبر اسلام تصریح فرموده اند، اسلام دنیا را کشتزاری برای آخرت می داند. و حتی در بعضی از روایات، دنیا برای انسان مؤمن

به زندانی تشبه شده که برای خروج از آن لحظه شماری می‌کند. بنابراین، لذتها و درد ورنجها، تنها در این مسیر ارزش و معنی پیدا می‌کند و قابل تحمل می‌شود.

۴- **عدالت محوری (ممنوعیت ظلم و ستم‌گری):** یکی از اصول مسلم انسانی که متأسفانه در دنیای متمدن کنونی، کمتر مورد توجه قرار گرفته این اصل است. عدالت محوری از دستورات اکید اسلام است، چنانچه در قرآن می‌فرماید " به هنگام داوری یا شهادت و یا در هر مورد دیگر سخنی می‌گوئید عدالت را رعایت کنید و از مسیر حق منحرف نشوید، هر چند در مورد خویشاوندان شما باشد و داوری و شهادت به حق به زیان آنها تمام گردد. و نیز می‌فرماید: خدا به عدالت و نیکی کردن و بخشش به خویشان فرمان می‌دهد (نحل/۹۰).

در ترجمه تفسیر المیزان، می‌خوانیم: خدای سبحان ابتدا آن احکام سه‌گانه را که مهم‌ترین حکمی هستند که اساس اجتماع بشری با آن استوار است، و از نظر اهمیت به ترتیب یکی پس از دیگری قرار دارند ذکر فرموده است، زیرا از نظر اسلام مهم‌ترین هدفی که در تعالیمش دنبال شده صلاح مجتمع و اصلاح عموم است، چون هر چند انسانها فرد فردند، و هر فردی برای خود شخصیتی و خیر و شری دارد، و لیکن از نظر طبیعتی که همه انسانها دارند یعنی طبیعت مدنیت، سعادت هر شخصی مبنی بر صلاح و اصلاح ظرف اجتماعی است که در آن زندگی می‌کند، بطوری که در ظرف اجتماع فاسد که از هر سو فساد آن را محاصره کرده باشد رستگاری یک فرد و صالح شدن او بسیار دشوار است، (و یا به تعبیر دیگر عادتاً محال است). بهمین جهت اسلام در اصلاح اجتماع اهتمامی ورزیده که هیچ نظام غیر اسلامی به پای آن نمی‌رسد، (موسوی، ۱۳۷۴: ۱۲/۴۷۶).

و در تفسیر نمونه، در ذیل آیه آمده است: چه قانونی از " عدل " وسیعتر و گیراتر و جامعتر تصور می‌شود؟ عدل همان قانونی است که تمام نظام هستی بر محور آن می‌گردد، آسمانها و زمین و همه موجودات با عدالت بر پا هستند (بالعدل قامت السموات و الارض). جامعه انسانی که گوشه کوچکی از این عالم پهناور است نیز نمی‌تواند از این قانون عالم شمول، بر کنار باشد، و بدون عدل به

حیات سالم خود ادامه دهد. می‌دانیم عدل به معنی واقعی کلمه آنست که هر چیزی در جای خود باشد، بنا بر این هر گونه انحراف، افراط، تفریط، تجاوز از حد، تجاوز به حقوق دیگران بر خلاف اصل عدل است. اما از آنجا که عدالت با همه قدرت و شکوه و تاثیر عمیقش در مواقع بحرانی و استثنایی به تنهایی کارساز نیست، بلافاصله دستور به احسان را پشت سر آن می‌آورد. (مکارم، ۱۳۷۴: ۳۶۶/۱۱)

۵) «ادب، اخلاق، تعاون و همکاری در نیکبها»: و چه انسانیتی از این بالا تر. چنانکه در قرآن می‌فرماید: " (همواره) در راه نیکی و پرهیزگاری با هم همکاری نمایید، و (هرگز) در راه گناه و تعدی همکاری ننمایید. " (وَتَعَاوَنُوا عَلَى الْبِرِّ وَ التَّقْوَىٰ وَلَا تَعَاوَنُوا عَلَى الْإِثْمِ وَالْعُدْوَانِ). (مائده/۲). آنچه در آیه فوق در زمینه تعاون آمده یک اصل کلی اسلامی است که سراسر مسائل اجتماعی و حقوقی و اخلاقی و سیاسی را در بر می‌گیرد، طبق این اصل، مسلمانان موظفند در کارهای نیک، تعاون و همکاری کنند ولی همکاری در اهداف باطل و اعمال نادرست و ظلم و ستم، مطلقاً ممنوع است، هر چند مرتکب آن، دوست نزدیک یا برادر انسان باشد. این قانون اسلامی درست بر ضد قانونی است که در جاهلیت عرب- و حتی در جاهلیت مدرن امروز- نیز حکومت می‌کند که " برادر (یا دوست و هم پیمان) را حمایت کن خواه ظالم باشد یا مظلوم"! . اسلام خط بطلان بر این قانون غیر انسانی کشیده است و دستور می‌دهد تعاون و همکاری مسلمین با یکدیگر، باید " تنها" در کارهای نیک و برنامه‌های مفید و سازنده بوده باشد نه در گناه و ظلم و تعدی. پیامبر اسلام، پس از دینداری، مهربانی و محبت و خیرخواهی نسبت به همه انسانها، اعم از خوب و بد را، نشانه اوج خرد و خردورزی دانسته اند (مستدرک نوری: ۶۷/۲). و امام علی ع محبت به مردمان را به عنوان نصف عقل توصیف می‌فرمایند. (مجلسی، ۱۴۰۳: ۱۶۸/۷۱)

۶) **اهتمام نسبت به امور مردمان**: دستور اسلام در توجیه به امور دیگران، یکی از اساسی‌ترین دستورات مبنایی جهت پایه‌گذاری علوم انسانی بشمار می‌رود و

اختصاص به مسلمانان ندارد. چنانکه پیامبر اسلام ص می فرمایند: مردمان همگی عیال خداوندند، پس محبوب ترین افراد نزد خداوند، نیکوترین شان نسبت به عیال خداوند (مردم) است. (یعقوبی، بی تا: ۱۰۵/۲) و یا امام علی (ع) می فرماید: باستمکار در ستیز باشید و ستمدیده را یار. (نهج البلاغه، نامه ۴۷، ص ۳۲۱) (ونامی از مسلمان بودن ستمدیده نمی برند).

و به تعبیر سعدی شیرازی :

بنی آدم اعضای یکدیگرند که در آفرینش زیک گوهرند
چو عضوی بدرد آورد روزگار دگر عضوها را نماند قرار
بنابراین آن علوم انسانی مورد تایید دین است که از اهداف مهم آن اهتمام به امور مردمان باشد. و آنگاه شاهد اوج گیری و شکوفایی علوم انسانی به معنای واقعی آن خواهیم بود که شعر بلند سعدی شیرازی (بنی آدم... نه تنها بر سر درب سازمان ملل نوشته شده باشد، بلکه بالای سر برگ تمامی نامه ها و قراردادها بین المللی و احکام همه مدیران و مسئولان، و بطور جدی در دستور کار آنان قرار داشته باشد

۷) ممنوعیت ستمگری و فحشاء و منکر: و خداوند از فحشاء و منکر و ظلم و ستم نهی می کند، خداوند به شما اندرز می دهد شاید متذکر شوید. تفسیر: " فحشاء" اشاره به گناهان پنهانی " منکر" اشاره به گناهان آشکار، و بغی، هر گونه تجاوز از حق خویش و ظلم و خود برترینی نسبت به دیگران است. بعضی از مفسران گفته اند: سرچشمه انحرافات اخلاقی، سه قوه است: قوه شهوانی و غضبی و نیروی وهمی شیطانی. اما قوه شهوانی، انسان را به لذت گیری هر چه بیشتر می خواند، و غرق در " فحشاء" و زشتیها می کند. قوه غضبیه، انسان را به انجام " منکرات" و آزار مردم و او می دارد. اما قوه وهمیه شیطانی، حس برتری طلبی و ریاست خواهی و انحصار جویی و " تجاوز به حقوق دیگران" را در انسان زنده می کند و او را به این اعمال و او می دارد.

خداوند با تعبیرهای سه گانه فوق نسبت به طغیان این غرائز، هشدار داده و با

یک بیان جامع که همه انحرافات اخلاقی را در بر می‌گیرد به راه حق، هدایت نموده است. و امام علی ع در عهدنامه خود به مالک اشتر می‌نویسد: همچون گرگ خون آشام به مردم ستم نکن زیرا مردم بر دو گونه اند: یابرا در دینی تواند و یا همسان تو در آفرینش. (جواد آملی ۱۳۸۸: ۲۰۹).

۸) حرمت جان و مال و آبروی انسانها: اگرچه در غرب، اصل و مبنای باعنوان عدم حرمت جان و مال و آبروی انسانها، باصراحت جزء مبانی علوم انسانی شمرده نشده، اما متأسفانه روح حاکم بر سیاست مداران و حاکمان غربی و سکوت صاحب نظران علوم انسانی اقتضای تصریح به چنین اصلی را دارد. در حالی که حرمت جان و مال و آبروی انسانها از اصول مسلم علوم انسانی دینی شمرده شده است. چنانکه در قرآن می‌فرماید: "هر کس انسانی را بدون ارتکاب قتل یا فساد در روی زمین بکشد چنان است که گویی همه انسانها را کشته و هر کس انسانی را از مرگ رهایی بخشد چنان است که گویی همه مردم را زنده کرده است، (مائده/۳۲). و نیز می‌فرماید: "و نفسی را که خداوند محترم شمرده به قتل نرسانید، مگر به حق (و از روی استحقاق) این چیزی است که خداوند شما را به آن سفارش کرده، تا درک کنید." (انعام/۱۵۱). همچنین پیامبر گرامی اسلام می‌فرماید: خداوند خون و مال و آبروی مسلمان را بر دیگران حرام کرده است. (فیض کاشانی، بی تا: ۱۶۸/۵)

۹) مدارا با مردم: یکی دیگر از دستورات انسانی اسلام دعوت واقعی به مدارا با مردم است چنانچه در قرآن می‌فرماید: "با آنها مدارا کن و عذرشان را بپذیر و به نیکیها دعوت نما و از جاهلان روی بگردان (و با آنها ستیزه مکن)." در نخستین آیه مورد بحث، به سه قسمت از وظائف رهبران و مبلغان- به صورت خطاب به پیامبر ص- اشاره شده، در آغاز می‌گوید: "در طرز رفتار با مردم سختگیر مباش و با آنها مدارا کن، عذرشان را بپذیر، و بیش از آنچه قدرت دارند از آنها نخواه" (خُذِ الْعُقُوبَ). سپس دومین دستور را به این صورت می‌دهد: "مردم را به کارهای نیک و آنچه را عقل و خرد، شایسته می‌شناسد و خداوند آن را نیک معرفی کرده، دستور ده" (اعراف/۱۹۹)

۱۰- **مبارزه با تبعیض:** یکی از امور مخالف با انسانیت، تبعیض ناروا قائل شدن میان مردمان است. چنانکه در قرآن می‌فرماید: ای مردم از پروردگارتان پرهیزید که همه شما را از یک انسان آفرید، و همسر او را (نیز) از جنس او آفرید، و از آن دو، مردان و زنان فراوانی (در روی زمین) منتشر ساخت. (نساء، آیه ۱) در تفسیر نمونه می‌فرماید: روی سخن در این آیه به تمام افراد انسان است، زیرا محتویات این سوره در حقیقت همان مسائلی است که تمام افراد بشر در زندگی خود به آن نیازمند هستند. سپس دعوت به تقوی و پرهیزکاری می‌کند که ریشه اصلی برنامه‌های سالم - سازی اجتماع می‌باشد، ادای حقوق یکدیگر، تقسیم عادلانه ارث، حمایت از یتیمان و رعایت حقوق خانوادگی و مانند اینها همه از اموری است که بدون پشتوانه تقوی و پرهیزکاری بجایی نمی‌رسد، لذا این سوره را که محتوی همه این مسائل است با دعوت به تقوی آغاز می‌کند و برای معرفی خدایی که نظارت بر تمام اعمال انسان دارد به یکی از صفات او اشاره می‌کند که ریشه وحدت اجتماعی بشر است "الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ" آن خدایی که همه شما را از یک انسان پدید آورد" و بنا بر این امتیازات و افتخارات موهومی که هر دسته‌ای برای خود درست کرده‌اند از قبیل امتیازات نژادی، زبانی، منطقه‌ای، قبیله‌ای، غربی، شرقی و مانند آن که امروز منشا هزار گونه گرفتاری در جامعه‌هاست، در یک جامعه اسلامی نباید وجود داشته باشد چه اینکه همه از یک اصل سرچشمه گرفته و فرزندان یک پدر مادرند و در آفرینش از یک گوهرند. توجه به اینکه جامعه عصر پیامبر یک جامعه به تمام معنی قبیله‌ای بود اهمیت این مبارزه را روشنتر می‌سازد و نظیر این تعبیر در موارد دیگری از قرآن مجید نیز هست که در جای خود به آن اشاره خواهد شد. (مکارم، ۱۳۷۴: ۲۴۵/۳)

۱۱- **توجه به افراد تنگدست:** یکی از دستورات مهم انسانی در اسلام کمک مالی نسبت به تنگدستان و یا حادثه دیدگان است. چنانکه قرآن در توصیف مومنان می‌فرماید: "و از تمام مواهبی که به آنها روزی داده‌ایم انفاق می‌کنند" (بقره/۳). و در تفسیر نمونه، می‌فرماید: قرآن نمی‌گوید: از اموالشان انفاق می‌کنند

بلکه می‌گوید (از آنچه به آنها روزی دادیم) و به این ترتیب مساله "انفاق" را آن چنان تعمیم می‌دهد که تمام مواهب مادی و معنوی را در بر می‌گیرد (مکارم ۱۳۷۴: ۷۴/۱). در سوره توبه در تشریح ذکات آمده است: "ذکات مخصوص فقراء و مساکین و کارکنانی است که برای (جمع آوری) آن کار می‌کنند، و کسانی که برای جلب محبتشان اقدام می‌شود، و برای (آزادی) بردگان، و بدهکاران، و در راه (تقویت آئین) خدا، و واماندگان در راه، این یک فریضه (مهم) الهی است و خداوند دانا و حکیم است (توبه/۶۰)". و در سوره ذاریات می‌فرماید: در اموال آنها حقی معلوم برای سایل و محروم بود (ذاریات/۱۶). از امام صادق نقل شده که وقتی از تفسیر این آیه سؤال کردند که آیا این چیزی غیر از زکات است؟ فرمود: "آری این درباره کسی است که خداوند ثروت و مالی به او می‌بخشد و او به مقدار هزار یا دو هزار یا سه هزار یا بیشتر و کمتر از آن جدا کرده و با آن صله رحم می‌کند و مشقت از قوم خود بر می‌دارد. (مکارم، ۱۳۷۴: ۳۲۴/۲۲)

۱۲) پرهیز از هواپرستی: یکی از مشکلات در حوزه انسانی، که مانع هدایت اوست، غلبه میل و هوا بر عقل آدمی است، چنانکه خداوند در قرآن می‌فرماید: "آیا دیدی کسی را که هوای نفس خویش را معبود خود برگزیده است؟ آیا تو می‌توانی او را هدایت کنی؟ یا به دفاع از او برخیزی؟- آیا گمان می‌بری اکثر آنها می‌شنوند یا می‌فهمند؟ آنها فقط همچون چهار پایانند بلکه گمراه‌تر! (فرقان، آیه ۴۳). صاحب تفسیر نمونه، در ذیل آیه می‌فرماید: بی‌شک در وجود انسان، غرائز و امیال گوناگونی است که همه آنها برای ادامه حیات او ضرورت دارد: خشم و غضب، علاقه به خویشتن، علاقه به مال و زندگی مادی و امثال اینها، و بدون تردید دستگاه آفرینش همه اینها را برای همان هدف تکاملی آفریده است. اما مهم این است که گاه اینها از حد تجاوز می‌کنند و پا را از گلیمشان فراتر می‌نهند و از صورت یک ابزار مطیع در دست عقل در می‌آیند و بنای طغیان و یاغی‌گری می‌گذارند، عقل را زندانی کرده و بر کل وجود انسان حاکم

می‌شوند و زمام اختیار او را در دست می‌گیرند. این همان چیزی است که از آن به "هوا پرستی" تعبیر می‌کنند که از تمام انواع بت پرستی خطرناکتر است، بلکه بت پرستی نیز از آن ریشه می‌گیرد. بی‌جهت نیست که پیامبر گرامی اسلام (ص) بت "هوی" را برترین و بدترین بتها شمرده است در آنجا که می‌فرماید: "در زیر آسمان هیچ بتی بزرگتر در نزد خدا از هوی و هوسی که از آن پیروی کنند وجود ندارد!" (جلال‌الدین سیوطی، ذیل آیه) از نظر تحلیل عقلی نیز قابل درک است، چرا که بزرگترین مانع شناخت و مهمترین حجاب بر قلب آدمی هوا و هوسهای سرکش، و آمال و آرزوهای دور و دراز، و اسارت در چنگال ماده و زرق و برق دنیا است، که به انسان اجازه نمی‌دهد قضاوت صحیح کند، و چهره حقایق را آن چنان که هست ببیند، هنگامی که در پرتو ایمان و تقوا این گرد و غبارها فرو نشست، و این ابرهای تیره و تار و ظلمانی از آسمان روح انسان کنار رفت، آفتاب حقیقت بر صفحه قلب می‌تابد، و حقایق را آن چنان که هست در می‌یابد، و لذتی توصیف ناشدنی از این درک صحیح و عمیق نصیب مؤمن می‌شود، و راه خود را به سوی اهداف مقدسی که دارد می‌گشاید و پیش می‌رود. آری تقوا است که به انسان آگاهی می‌دهد، همانگونه که آگاهیها به انسان تقوا می‌بخشد، یعنی این دو در یکدیگر تاثیر متقابل دارند، لذا در حدیث معروفی می‌خوانیم: هر گاه شیاطین و خواهی شیاطانی بر قلبهای آدمیان مسلط نمی‌شدند می‌توانستند به ملکوت و باطن آسمان و جهان هستی بنگرند". (مکارم، ۱۳۷۴: ۱۰۳/۱۴)

۱۳: **اهتمام نسبت به سنتهای الهی الف)** سنت ازدواج و پرهیز از شهوت پرستی: در سوره نور: می‌فرماید: «مردان و زنان بی همسر را همسر دهید و همچنین غلامان و کنیزان صالح و درستکاران را، اگر فقیر و تنگدست باشند خداوند آنان را از فضل خود بی‌نیاز می‌سازد، خداوند واسع و آگاه است. و آنها که وسیله ازدواج ندارند باید عفت پیشه کنند تا خداوند آنان را به فضلش بی‌نیاز سازد» (نور/۳۴-۳۲). و در این خصوص در تفسیر نمونه آمده است:، در آیات مورد بحث به یکی دیگر از مهمترین طرق مبارزه با فحشاء که ازدواج ساده و آسان، و

بی ریا و بی تکلف است، اشاره شده، زیرا این نکته مسلم است که برای برچیدن بساط گناه، باید از طریق اشباع صحیح و مشروع غرائز وارد شد، تعبیر "انکحوا" (آنها را همسر دهید) با اینکه ازدواج یک امر اختیاری و بسته به میل طرفین است، مفهومی این است که مقدمات ازدواج آنها را فراهم سازید، از طریق کمکهای مالی در صورت نیاز و پیدا کردن همسر مناسب، تشویق به مسأله ازدواج، و بالاخره پا در میانی برای حل مشکلاتی که معمولاً در این موارد بدون وساطت دیگران انجام پذیر نیست، خلاصه مفهوم آیه به قدری وسیع است که هر گونه قدمی و سخنی و درهمی در این راه را شامل می‌شود. بدون شک اصل تعاون اسلامی ایجاد می‌کند که مسلمانان در همه زمینه‌ها به یکدیگر کمک کنند ولی تصریح به این امر در مورد ازدواج دلیل بر اهمیت ویژه آن است. (مکارم، ۱۳۷۴: ۱۴/۴۵۶)

ب) پرهیز از شهوت پرستی و همجنس‌گرایی: یکی از شرم‌آورترین پدیده‌های امروز دنیای غرب، که متأسفانه در دانشگاه‌ها نیز فعالیت قانونی دارند همجنس‌گرایی است، که بشدت مورد نفرت دین است. چنانکه در سوره شعراء می‌فرماید: "آیا در میان جهانیان، شما به سراغ جنس ذکور می‌روید؟ (این زشت و ننگین نیست؟). و همسرانی را که خدا برای شما آفریده است رها می‌کنید؟ شما قوم تجاوزگری هستید." (شعرا/۱۶۶). و در تفسیر نمونه می‌فرماید: در قرآن مجید در سوره‌های "اعراف"، "هود"، "حجر"، "انبیاء"، "نمل" و "عنکبوت" اشاراتی به وضع قوم لوط و گناه شنیع آنها شده است، منتها در هر مورد تعبیرش با مورد دیگر متفاوت است، در حقیقت هر کدام از این تعبیرات به یکی از ابعاد شوم این عمل ننگین اشاره می‌کند: در حدیثی از امام علی بن موسی الرضا در فلسفه تحریم همجنس‌گرایی چنین آمده است: "فلسفه تحریم مردان بر مردان و زنان بر زنان این است که این امر بر خلاف طبیعتی است که خداوند برای زن و مرد قرار داده (و مخالفت با این ساختمان فطری و طبیعی، سبب انحراف روح و جسم انسان خواهد شد) و به خاطر این است که اگر مردان و زنان همجنس‌گرا شوند، نسل بشر قطع می‌گردد، و تدبیر زندگی اجتماعی به فساد می‌گراید، و دنیا به ویرانی

می‌کشد". این مساله تا به آنجا از دیدگاه اسلام زشت و ننگین است که در ابواب حدود اسلامی حد آن بدون شک اعدام شمرده شده است در حدیث دیگری از امام صادق ع می‌خوانیم: "آنها که تن به چنین کاری در می‌دهند بازماندگان سدوم (قوم لوط) هستند" سپس اضافه فرمود: "من نمی‌گویم از فرزندان آنها هستند ولی از طینت آنها هستند" (مکارم، ۱۳۷۴: ۳۱۸/۱۵). * اما اینکه اخلاق و عرف قوم لوط چگونه بود که کارشان بدینجا کشیده شد؛ گفته می‌شود مجالس آنها مملو بود از انواع منکرات و اعمال زشت، فحشهای رکیک، و کلمات زننده با هم رد و بدل می‌کردند، با کف دست بر پشت یکدیگر می‌کوبیدند، قمار می‌کردند، و بازیهای بچه‌گانه داشتند، سنگ به عابران پرتاب می‌کردند و انواع آلات موسیقی را بکار می‌بردند و در حضور جمع بدن خود را برهنه و کشف عورت می‌نمودند!". روشن است در چنان محیط آلوده‌ای، انحراف و زشتی هر روز ابعاد تازه‌ای بخود می‌گیرد، و اصولاً قبح اعمال ننگین برچیده می‌شود و آن چنان در این مسیر پیش می‌روند که هیچ کاری در نظر آنها زشت و منکر نیست! و از آنها بدبخت‌تر اقوام و ملت‌هایی هستند که در عصر پیشرفت علوم و دانشها در همان راه گام برمی‌دارند و حتی گاهی اعمالشان بقدری ننگین و رسوا است که باعث می‌شود انسان اعمال قوم لوط را به فراموشی سپارد.

۱۴) اصالت اخلاق یا سیاست: یکی از مباحث مهم در حوزه ی علوم انسانی، ترسیم رابطه اخلاق و سیاست است. آیا اخلاق اصل است و سیاست فرع، و یا سیاست اصل است و اخلاق فرع؟

یکی از نظریه پردازان مشهور علوم انسانی غربی، ماکیاولی می‌گوید: " هر که بخواهد در همه حال پرهیزگار باشد در میان این همه پرهیز گاری، سرنوشتی جز ناکامی نخواهد داشت. از این رو، شهرداری که بخواهد شهرداری را از دست ندهد، می‌باید شیوه های نا پرهیز گاری را بیاموزد!

و هر جا که نیاز نباشد، به کار نبرد. شهرداریانی که کارهای گران از دستشان برآمده است آنانی بوده اند که راست کرداری را به چیزی نشمرده اند و با نیرنگ، آدمیان را به

بازی گرفته اند و سرانجام، بر آنانی که راستی پیشه کرده اند چیره گشته اند! در حالی که از دیدگاه اسلام سیاست، تدبیر صحیح امور مردم، جهت گسترش امور اخلاقی و فضیلت ها است. به همین دلیل، امام علی علیه السلام می فرماید " اگر تمام دنیا را به من بدهند تا دانه جویی را به ظلم از دهان مورچه ای بیرون آورم، هرگز. و یا می فرماید "حکومت کردن به اندازه ی کفش کهنه‌ای نزد من ارزش ندارد مگر آنکه بتوانم بوسیله‌ی آن جلوی ظلمی را بگیرم و یا حقی را به حق دار برسانم. "

نتیجه گیری

درقرآن و متون دینی، انسان دارای قابلیت ها و امتیازهای ویژه و نیز مأموریت های ممتاز دانسته شده است، خلیفه الهی، امانت دار، مسجود ملائیک، دارای کرامت انسانی، و... . باتدبر در متون دینی درمی یابیم که عبودیت، کمال و قرب الهی و...، از اهداف خلقت شمرده شده است و فاصله گرفتن از این اهداف، باسقوط به مرحله چهار پایان و حتی پایین تر از آن برابر است. بنابر این علمی انسانی محسوب می شود که از قرآن و متون دینی سرچشمه گرفته باشد

هر علمی با گذشت زمان ممکن است اعتبار و قطعیت خود را از دست بدهد، بجز علمی که از منبع لایزال وحی گرفته شده باشد. بنابراین هر شاخه از علوم انسانی که از وحی بیگانه باشد احتمال خطا و حتی تجدید پذیری بر اساس امیال نفسانی و...، در آن داده می شود، به جز علوم انسانی که اصول و فروع خود را همانگونه که بر شمردیم از قرآن و یا کلام فرستادگان الهی گرفته باشند. و مشکل عمده امروزین جامعه انسانی، فاصله گرفتن از این دو منبع جاویدان است. از خلا در اعتقادات گرفته تا اخلاق و جنگهای ویرانگر و مسابقه در فساد و فحشاء و منکرات و همجنس گرایی و استفاده ابزاری از زن، و انهدام کانون خانواده، و... . به امید روزی که انسانها به خود آیند و علوم انسانی را براساس مبانی حیات بخش اسلام بنا نهند. خدایا چنان کن سرانجام کار تو خوشنود باشی و ما راستگار

فهرست منابع

قرآن کریم.

نهج البلاغه.

بغوی، حسین بن مسعود، بیروت، *دراحياء التراث العربی*.

جوادی آملی، عبدالله، (۱۳۸۸)، *فلسفه حقوق بشر*، قم، مؤسسه اسراء.

دفتر همکاری حوزه و دانشگاه، (۱۳۸۰)، *انسان از دیدگاه اسلام*، سازمان سمت.

رجبی، محمود، (۱۳۸۴)، *انسان شناسی*، قم، مؤسسه امام خمینی، چاپ ششم.

رازی، فخرالدین، (۱۴۲۰)، *تفسیر مفاتیح الغیب*، بیروت، داراحیاء التراث.

سارتر، ژان پل، (۱۳۴۹)؛ *دیوار*، ترجمه صادق هدایت.

سیوطی، جلال الدین، (۱۴۰۴)، قم کتابخانه آیه الله نجفی.

عروسی هویزی، (۱۴۱۵)؛ *تفسیر نور الثقلین*، قم، اسماعیلیان، چاپ چهارم.

فیض کاشانی، محسن (بی تا)؛ *المحججه البیضاء فی تهذیب الاحیاء*، تصحیح علی اکبر

غفاری، قم النشر الاسلامی.

قرائتی، محسن، (۱۳۸۳)، *تفسیر نور*، تهران، چاپ ۱۱.

کاشانی ملافتح الله، (۱۳۳۶)؛ *تفسیر منهج الصادقین*، انتشارات علمی.

کامو، آلبرو، (۱۳۵۱)؛ *فلسفه پوچی*، ترجمه محمد غیاثی.

گرامی غلامحسین، (۱۳۸۴)، *انسان در اسلام*، قم، دفتر نشر معارف، چاپ دوم.

موسوی همدانی، (۱۳۷۴)، *ترجمه تفسیر المیزان*، قم، دفتر انتشارات اسلامی، چاپ ۵.

مکارم شیرازی، (۱۳۷۴)، *تفسیر نمونه*، تهران، دارالکتب الاسلامیه.

مغنیه، محمد جواد، (۱۳۲۴ق)، *تفسیر الکاشف*، دارالکتب الاسلامیه.

مجلسی، محمدباقر، (۱۴۰۳ق)؛ *بحار الانوار*، بیروت، داراحیاء التراث، چاپ سوم.

نجفی خمینی، محمد جواد، (۱۳۹۸ق)، *تفسیر آسان*، تهران، انتشارات اسلامی.

نصری، عبدالله، (۱۳۸۸)؛ *فلسفه آفرینش*، قم، نشر معارف.

یعقوبی، (بی تا)؛ *تاریخ یعقوبی*، تهران، دارالکتب الاسلامیه.

یانوش، گوستاو، (۱۳۵۲)؛ *گفتگو با کافکا*، ترجمه فرامرز بهزادی.